



۲۰۲۰/۰۸/۲۸



محمد داؤد مومند

## خاطرات طلایی بناغلی جلیل جمیلی، از پادشاه اسلام

### اعلیحضرت محمد ظاهر شاه



از حسن تصادف چشمم به یکی دو خاطره بناغلی جلیل جمیلی افتاد که در مورد شاه عدالت پسند کشور، مغفور محمد ظاهر شاه، سیزده سال قبل به دست نشر سپرده است، این خاطرات حیثیت برهان قاطع و قاطع برهان را دارد که به تکذیب اکاذیب سخیف و تبصره های طفلانه، احمقانه و عنودانه نواتی می پردازد که از روی بدسگالی و کژ اندیشی، در موازات مطامع و اغراض عناصر ستمی و پرجمی در مورد شاه مذکور به افراشات معده می پردازند.

بناغلی جلیل جمیلی مینویسند:

هم وطن ارجمند در آنچه می خوانید کلمه ای غلو و اغراق نیست و نه هم کم و یا زیاد. فقط خاطره ای است که با امانت داری و حضور خداوند آنرا برای تان بازگو می کنم، این هم یکی از خاطرات تاریخی ماست که باید جزء اوراق یاد و بود حیات ملی و سرزمین با افتخار ما بماند.

یکی از روزهای ماه اسد ۱۳۵۰ هجری شمسی بود که در آن ایام معاونیت مدیریت مامورین وزارت خارجه را کار می کردم، پیغام محترم صمد غوث مدیر عمومی سیاسی برایم رسید تا ایشان را ببینم. ایشان گفتند که به زودی یک مهمان بزرگ و دانشمندی از اتحاد شوروی خواهیم داشت و هدایت همین است که چون شما، سابقه وظیفه داری در مسکو را داشته و لسان روسی را بلد هستید، مهماندار او تعیین شده اید.

این مهمان بزرگی که متأسفانه با مرور ۳۵ سال اسمش را فراموش کرده ام یکی از پروفیسران و بزرگان طب در شوروی بوده نماینده شوروی در هلال احمر و صلیب احمر بین المللی مقرر شده و بیشتر از ۱۷ سال را به حیث معاون اول این مؤسسه جهانی کار می کرد که یکی از چهره های جهانی آن مؤسسه شناخته شده بود و از طرف شهزاده احمد شاه رئیس عمومی افتخاری سره میاشت دعوت شده بود.

طبق معمول تشریفاتی از مهمان در میدان هوایی کابل استقبال بعمل آمده و در هتل بین المللی کابل برای شان یک سویت قبلاً ریزرف شده بود، در مورد پروگرام اقامت شان، از ایشان سؤال به عمل آمد.

موصوف گفت که من تابع پروگرام و خواسته حتی سفارت خود نیستم، می خواهم که برعکس مهمانان شوروی تان، دیدار با عالی رتبه گان و حتی ملاقات با شخص پادشاه افغانستان را برایم میسر سازید و می خواهم به ولایاتی که پروژه های شوروی نیست مرا ببرید و لطفاً مدت پروگرام را به اختیار خودم بگذارید نه مقید.

باور کنید بعد از دو روز اول، او را آنقدر یک شخص منور و روشن ضمیر یافتیم که کمتر می توان با کدر شوروی او را مقایسه کرد. بعد از سفر بدون تشریفات به غزنی، کندهار، لشکرگاه، بغلان و کندوز و دیدن مسابقه بزرگشی، زمینه ملاقات به حضور شاه و جناب علی احمد خان پوپل معاون اول صدارت میسر گردید.

بعد از تعارفات مقدماتی در حضور شاه و آغاز سخن، اعلیحضرت فقط به سخن او گوش داد و بس، و هرچه که او می خواست بگوید، برایش فرصت داد.

سپس با لبخندی، تکرار او را خیر مقدم گفت و خود به سخن آغاز کرد و با متانت و ملایمت و با دلایل و شواهد و استدلال از تاریخچه بسیار مختصر افغانستان تا دور استقلال و دولت خود و آغاز همکاری های افغانستان و شوروی و سفر های زعمای دو کشور مرور نموده سخن را به نازکی های روابط ذات البینی رسانید. درین لحظه رو به مهمان کرده و گفت همین لحظه بسیار علاقه دارم که من حیث دوست منور معمر اجتماع شناس یک سلسله واقیعت های مردمی و ملی خود را با شما در میان بگذارم (نه به صورت اشاره به اعمال اخلاک‌گرانه شوروی در افغانستان و خصوصاً در بین محصلین و یا محصلینی که در اتحاد شوروی مصروف تحصیل اند و تزییفات ذهنی و فکری می گرفتند) که از رشد فکری تدریجی جوانان و مخصوصاً محصلین ما در خارج از وطن سرچشمه می گیرد ولو که آنها راست‌گرا باشند و یا راست افراطی و یا چپ‌گرا باشند یا چپ افراطی و چپ‌چی، از همه جریانات مطلع هستم و به قدر کفایت با خبر. میدانم در محیط خودم و دور و نزدیک چه می گذرد و برایم می گویند و پیشنهاداتی میرسد که چه باید کرد، مگر با وجود تمام این جریانات و عواقب آن، شخصاً به چیزی که ایمان دارم، انکشاف و ترقی افغانستان به دست فرزندان منور خودم و در نتیجه سعادت و آسایش ملت من است. ملتی که به پاکی و صداقت و بزرگواری و شجاعت شان ایمان دارم. لذا من حیث یک پدر و فرد مسؤول اجازه نمی دهم که به یکی از فرزندانم اذیتی برسانند.

به من از مظاهرات و هیاهو ها و توهینات میگویند «یکی از دوستانم به نام حاجی عزیز رزاقی از حامیان صبغت الله مجددی، که تا هنوز شکر در قید حیات اند و در شهر سن هوزی شمال کلیفورنا زندگانی دارند در یکی از میتنگ های پوهنتونی بانگ برآورد که مرده باد ظاهر کل، ولی حد اقل حتی اداره پوهنتون از او سؤال نکرد که چرا وی شعار غیر انسانی مرده باد را نثار پادشاه مملکت نمود؟ این بود عدالت فاروق اعظم در دوره انسانی دهه دیموکراسی شاه عدالت پسند، در حالیکه یک سترجنرال کشور که باید از قدرت نظامی ایران و پاکستان نهراسد از ترس به زعمای دیگر کشور یاد آوری کرده نمی توانست که بدار و الاتبار، پیشانی ات چرا دائم ترش است.. مومند» ولی من پدرم و میخوام که فرزندانم بدون تبعی، با دانش و با شهامت نمو کنند.

هر کشوری را فرزندان خودش غمکش و غمخور است، چرا فرزندان افغان بار وطن و وطنداران خود را به دوش خود نکشند؟ خوب میدانم که در مؤسسات تعلیمی ما چه میگذرد و حتی زیاد و کمی که میگویند ولی این منم که باید فرزندانم را با حوصله دانش داده و بفهمانم، نه که بیدانش و سر زده نگه دارم. به ارکان حکومت همیشه توصیه میکنم که در مورد مردم و خصوصاً نسل جوان و محصلین از مدارا کار بگیرند. باید نسل جوان و فردا ساز وطن را فرصت بدهیم که فعالانه خوب و بدرا بیاموزند، زمانی که بار مسؤولیتها به گردن شان افتاد و وظایف ملی، یقین کنید که بوظیفه داری و همچنان ماهیت خودی و کار خوب آشنا شده خود شان خیر و شر را بخوبی تمیز میکنند و نسل های بعدی را خود خوب تربیه کرده و وطن را به جایگاه لازم می رسانند.

شخصاً خودم گله ای ندارم زیرا هر کشور برای خود راه و روش یا پلانی دارد که می خواهد آنرا عملی کند.

اعلیحضرت قبل از ختم مجلس رو به مهمان خود کرده و فرمود که می خواهم در مورد یک موضوع حیاتی و بزرگ ملی افغانستان به شما معلومات بدهم. و آن اینکه از مدتی به صورت جدی برای از بین بردن یکی از موانع بزرگ وحدت ملی و همنوایی همگانی خود عملاً و رسماً قدم علم کرده و هدایت داده ام که به صورت کلی از استعمال الفاظ و کلماتی که ماهیت طبقاتی

و یا شکل قومی و سمتی و حتی تفرقه مذهبی را به هر نوعی برساند، جلوگیری کنند و بعد از این هیچ شخص و یا مقام ملکی یا نظامی را از طریق مطبوعات، رادیو، اخبار و جراید و غیره و غیره محض با تخلص شخصی معرفی کنند و به قوای سه گانه دولت هدایت داده ام جداً این ملحوظ را بدون استثنا در نظر بگیرند. زیرا این هم یکی از راه های تفرقه در بین مردم تلقی گردیده، همنوایی و اتحاد ملی و برادری کشور میان هم وطنان ما را برهم می زند.

پرگرام ملاقات با اعلیحضرت مدت ۴۵ دقیقه تعیین شده بود، برای بیشتر از دو ساعت به درازا کشید.

ایکاش آلات ضبط صوت در آنجا وجود می داشت تا امروز نسل جوان ما که بعضاً چوبی در تاریکی می زنند و نا آگاهانه و بی موجب و بعضاً از روی سخنان اهل غرض یا از روی نوشته های نویسندگان و مؤرخین مغرض و مفتن «مانند سید یا میرغلام محمد غبار و امثالهم- مومند» هر کی را و هر چه را می کوبند! آن همه جریان را به گوش و هوش دیده و می شنیدند و بعد از آن بر جریانات تأریخ و شخصیت های ملی ما قضاوت عادلانه و آگاهانه می کردند.

حال لطفاً به قضاوت مهمان گرامی ما گوش بدهید که چه فرمودند.

مهمان دانشمند و مجرب ما، با برآمدن از قصر گلخانه که مهندس و معمار نظر پرداز آن شخص شاه است رو به ما کرده و گفت:

« همین لحظه من در عالم رویا، از یک مؤسسه علمی و از نزدیک یک دانشمند واقعی و یک سیاستمدار بزرگ مجرب و کهنه کاری خارج می شوم، یکی از شخصیت های که ما همانند های شان را فقط به نام شاه و چوکی به میراث رسیده و میان تهی به شمار می آوریم و ما می گوئیم که مائیم و از همه جانب رسیده تر، زیرا از بین توده ها به مدارج و کمالات رسیده ایم ولی امروز متوجه شدم که چقدر نادرست است و خود خواهانه قضاوت می کنیم و امروز به نام شاه، مرد معمر و مجرب و سیاستمدار و پدر واقعی ملت افغان را پیش روی خود می دیدم که چقدر روشن ضمیر است و با صفای طینت و قلب کلان و حوصله، چه آرزوهای نیکی برای مردم خود و یا به گفته خودش برای فرزندان خود دارد که ما متأسفانه آن را کمتر داریم! او را انسانی یافتیم با مطالعه و معلومات و خوب چیز فهم که قدرت دارد با چه متانت و استدلال سخن خود را بر دماغ جانب مقابل بنشانند و احترام او را به خود جلب کند و من به این فکر می رسم که ما باید مردم خود را خوب بشناسیم و بشنویم تا بدانیم که کی - کی است.

**خوشا به حال مردم شما که چنین شخصیت ها و قلب ها را با خود دارید.»**

مطابق و متکی بر معلومات مستند شاعلی جمیلی، یک جامعه شناس بزرگ و یک انسان مجرب و جهان دیده که ممکن در طول زندگانی خود با شخصیت و دانشمندان بزرگی در تماس بوده باشد، مردم افغانستان را سعادت مند می داند که یک زعیم بزرگ مانند پادشاه مغفور داشته ایم. وجیزه مردم ما در زمینه صدق میکند که: قدر زر زرگر بداند، قدر جوهر جوهری مومند. به منظور اجتناب از طوالت کلام از قسمت های بعدی مقاله منصرف شده، خاطره دیگری را که شاعلی جمیلی راوی آن است خدمت به عرض می رسانم.

شاعلی جمیلی از زبان محمد یونس خان نائب الحکومه اسبق قندهار چنین می نویسند:

در یکی از روزهای تابستان، شاه تیلیفونی از من خواش نمود که بیائید تا این روز رخصتی جمعه را در کاریزمیر تیر کنیم، من خدمت شان به ارگ رفته و بعد از لحظه ای آماده حرکت شدیم.

شاه از من فرمود که چون شما درایور خوبی هستید وظیفه درایوری را شما به دوش گرفته و بیصدا سعی کنیم که از گارد بر قطار محافظین خبری نباشد و به همین ترتیب رونده کاریزمیر شدیم.

در کاریزمیر چون آب بازی را نمیدانستم تنها اعلیحضرت در حوض به شنا شروع کردند.

چند دقیقه نگذشته بود که محمد رحیم خان پنجشیری به عجله نزد شاه آمده مطالبی را به شاه عرض نموده و فوری به شهر برگشت.

لحظه ای بعد یکی از یاوران شاه آمده و اجازه باریابی محمد عمر وردک وزیر داخله را به حضور خواست. پادشاه بدون دادن جواب به آب بازی خود دوام دادند، تا که یاور سؤال خود را تجدید کرد که وزیر صاحب داخله شرفیابی عاجلی را تقاضا نموده اند. شاه اجازه ورور وزیر داخله را داد، وزیر داخله مستقیماً به نزدیک حوض رفته عرض کردند که برای امر بسیار مهم و گرفتن هدایت عاجلی آمده ام و باز اعلیحضرت به شنا دوام داده جوابی ندادند. در مرتبه دوم تذکر وزیر داخله، شاه رو به طرف او کرده و گفت: می خواهید به من بگوئید که در پوهنتون کابل محصلین مظاهراتی به راه انداخته اند و سر سگی را تراشیده و عینکی را به سرش گذاشته و بر پیشانی‌ش «ظاهر» نوشته اند.

اعلیحضرت دوام داده فرمودند: وزیر صاحب داخله! اگر قرار بدین است که دیموکراسی واقعی را در وطن خود پیاده کنیم و جوانان سرپا احساساتی و کم تجربه خود را نیز رهنمون شده و به راه راست هدایت کنیم، طریق آن سرکوب کردن شان و استعال قوه پولیسی نیست، بگذارید و حوصله کنید تا بگویند، بتپند و جست و جو کنند و به تدریج به قوامی رسیده و پخته شده و روشنتر شوند تا خیر و شر خود و مردم و کشور را درست تمیز کنند و در آن زمان خواهید دید که نه چنین مظاهراتی را به راه خواهند انداخت و نه سر سگی را تراشیده و نه اسم «ظاهر» را بر آن خواهند گذاشت.

وزیر داخله به شهر برگشت و همه امور به خیر انجامید که نه برخورد و جرحی رخداد و نه سؤال رفتن جوانی به زندان. ختم خاطرات طلایی شاغلی محترم جلیل جمیلی.

آیا مؤرخین کشور منجمله شاغلی استاد سیستانی، شاه یار رئیس جمهوری رادرتاریخ تمام کشورهای اسلامی سراغ دارند که از طرف جوانان به اندازه شاه ما، بیحرمت شده ولی در مقابل، مانند محمد ظاهرشاه با صبر و حوصله و بردباری تحمل شده باشد؟ فکر نکنم

در قسمت اخیر طبق معمول به یکی از نوشته های جناب داکتر صاحب سید عبدالله کاظم استناد نموده که از قول علامه محمود طرزی نقل قول نموده اند بدین عبارت: «ملت بدون وطن، وطن بدون ملت و هر دو بدون حکومت و حکومت بدون شاه، مثل موتری است بدون انجن.»

واقعاً با خلع محمد ظاهر شاه، افغانستان حیثیت یک موتر بی انجن را اختیار نمود.  
با عرض حرمت



برای مطالب بیشتر این نویسنده لطفاً اینجا را کلیک کنید